

تنها عضو کنگره که
به این لایحه رأی
منفی داد نماینده
دموکرات کالیفرنیا،
باربارالی بود که
یکه و تنها وبا
آینده بینی-هشدار
داد این لایحه به
«جنگی بی انتها
منجر می شود که
نه استراتژی خروج
دارد و نه هدفی
مشخص

نفر کاهش یافت، هزاران افغان نیز به دست دولت کمونیست یا اپوزیسیون آن اعدام شدند. به بیان پیام معروف ۱۹۸۹ میلون بیردن، «ما» شاید در سال ۱۹۸۹ «پیروز شدیم»، ولی پس از رفتن ارتش سرخ مبارزه در کشور سه سال دیگر نیز ادامه پیدا کرد تا آنکه رژیم کمونیست سرنگون شد و سپس چهار سال دیگر هم ادامه داشت، تا زمانی که کابل به دست گروهی از «دانشجویان» افراطی فوق مذهبی به نام طالبان سقوط کرد. وقتی در سال ۱۹۹۶ طالبان در جریانی پرخشونت قدرت را به دست گرفت، حکومتی دبستویایی^{۱۵} را تحمیل کردند که در راستای تفسیر آنان از قوانین اسلامی قرن هفتم، در آن تحصیل دختران ممنوع شد، مردان مجبور به گذاشتن ریش شدند، موسیقی غیرقانونی اعلام شد، هنر نابود شد و هزاران تن دیگر در انتظار عمومی گردن زده یا دستشان قطع شد. طرفداران تسلیح مجاهدین شاید بگویند که این مشکلات فقط مال افغان ها بود و منافع ایالات متحده تضمین شده بود، ولی اگر این گونه به مشکل نگاه کنیم، این حقیقت را نادیده گرفته ایم که طالبان به بن لادن و القاعده پناه داد و گذاشت تا از کشور به شکل پناهگاهی امن استفاده کنند که در آن برای حملات تروریستی جهانی نیرو گرفتند و تعلیم دادند و نقشه ریختند، حملاتی همچون بمب گذاری های اوت ۱۹۹۸ سفارت آفریقا^{۱۶}، حمله اکتبر ۲۰۰۰ به کشتی یواس اس کول در خلیج عدن^{۱۷} و همچنین یازده سپتامبر^{۱۸}. وقتی امریکایی های خوش بین در سال ۱۹۷۹ در پی تضعیف شوروی برآمدند، این نتیجه ای نبود که می جستند (با وعده داده بودند).

آیا ایالات متحده می توانست به سرنگونی رژیم کمونیست کمک کند ولی همچنین راهی بیابد تا از منجلابی که افغانستان پس از فروپاشی اش به آن گرفتار شد نیز جلوگیری کند؟ آیا «اگر فقط» سیاست های متعاقب ایالات متحده فرق داشت، «پیروزی» تغییر رژیم کمتر فرساینده و گران از آب درمی آمد؟ بسیاری می گویند که چنین می شد و در سال های پس از آن نیز باور عمومی همین بوده است که دولت های بوش و کلینتون مسئول ناتوانی در باثبات سازی افغانستان در دهه ۱۹۹۰ هستند. در همان اوایل دهه ۱۹۹۰، پیت تامسن، فرستاده ویژه به افغانستان از سال ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۲، از درون ساختار دولت این گونه گفت که «پشتکار» ایالات متحده می توانست «با هزینه ای اندک» در رسیدن به یک «نتیجه میانه روی مطلوب» نقش داشته باشد که شامل به حاشیه راندن افراط گرایان، ایجاد روابط حسنه با افغانستان، سرکوب تروریسم و برقراری ثبات بیشتر در منطقه می شد. پس از آنکه طالبان در سال ۱۹۹۶ قدرت را در دست گرفت، خلیل زاد گفت که ایالات متحده «از توجه کردن دست برداشته» و در «التزام اخلاقی» خود برای کمک به افغان ها در رسیدن به صلح شکست خورده بود. او پیشنهاد داد تا روابط دیپلماتیک با افغانستان و همسایگانش عمیق تر بشود «تا به یورش های نظامی طالبان خاتمه بدهد» و «یک دولت ملی با پایگاه مردمی گسترده مستقر سازد». بروس ریدل نیز منتقد کنار کشیدن ایالات متحده بود و بعداً نوشت: «با نگاه به عقب به آسانی می شود دید که غفلت از افغانستان، اشتباهی اساسی برای ایالات متحده بود. چون افغانستان در چنگ جنگ سالاران و سازمان اطلاعات پاکستان ماند و نه فقط مردم افغان بسیار رنج کشیدند، بلکه محیطی بسیار مسموم ساخته شد که طالبان و القاعده در آن سر برآوردند.» حتی رئیس جمهور جورج بوش به شکل تلویحی دولت پدرش را به خاطر